

**مدت: ۳۵ دقیقه**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در این بود که آیا اعراض مالک از ملکش موجب خروج آن ملک از مالک قبلی می شود أم لا؟ دلیل پنجم برای خروج استدلال به این روایت شریفه است که «الناس مسلطون علی أموالهم» که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده. که فرمودند مردم مسلط هستند بر اموالشان. خب این اطلاق دارد. مسلط بر اموالشان هستند. یکی از وجوه تسلط این است که آدم اعراض کند از مال و مال را از خودش دور کند. بگوید من این رابطه ملکیت که بین من و آن شیء است نمی خواهم. بدون این که برود او را به دیگری منتقل کند، بفروشد یا هبه کند و امثال ذلک، بگوید من این رابطه را نمی خواهم. این «الناس مسلطون علی أموالهم» مردم مسلط هستند بر اموالشان. یکی از وجوه و جلوه های سلطنت این است که قطع رابطه کند و قطع کند رابطه خودش را با آن مملوک. پس تمسکاً به اطلاق «الناس مسلطون علی أموالهم» گفته می شود که اعراض مالک از ملکش این موجب خروج آن شیء از ملکیت آن شخص می شود. و قهراً وقتی از ملک او خارج شد این می شود مثل سایر مباحات اصلیه که دیگران می توانند بیابند تملک کنند. خب این روایت شریفه؛ اشکال اولی که به آن شده و می شود این است که این «الناس مسلطون علی أموالهم» نه در کتب خاصه و نه در کتب عامه، کتب روایی نه به سند و نه به مرسل نقل نشده. بله، در کتب فقهیه این جمله آمده، اما در هیچ کتاب حدیث از شیعه و هیچ کتاب حدیث از عامه نه به نحو مسند و نه به نحو مرسل ذکر نشده. پس بنابراین نمی توانیم بگوییم این حجت است. فقط راه حلی که وجود دارد که در جلسه گذشته عرض کردیم این است که بگوییم بعض فقهاء بزرگ مثل علامه قدس سره؛ ایشان در کتب فقهیه خودش به نحو جزم این مطلب را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نسبت داده. که قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم «الناس مسلطون علی أموالهم» و اسناد جزمی از کسانی که احتمال می رود خبرشان حسی باشد. این اسناد از آن ها پذیرفته است و عندالعقلاء عمل به آن بشود. الان شما علماء منبر تشریف می برید. برای مردم می گوئید پیامبر این جور

فرموده، امام صادق علیه‌السلام این جور فرموده. مردم به شما نمی‌گویند که آقا شما کجا؟ امام صادق کجا؟ هزار و اندی سال بین شما فاصله است. شما چه جور از امام صادق نقل می‌کنید؟ چه جور از پیغمبر نقل می‌کنید؟ مردم می‌پذیرند. تقلید که این جا نمی‌کنند. می‌گویند بله، این حرف امام صادق است این آقا دارد بالای منبر نقل می‌کند. اما اگر یک کسی بیاید همین حرف را، یک آدمی که اصلاً کاری به حوزه‌های علمیه و به کتب و به این‌ها ندارد، از پشت کوه قاف بیاید بگوید امام صادق این جور فرموده. می‌گویی تو از کجا می‌دانی؟ از او نمی‌پذیرند. اما از یک کسی که روحانی است و در کتب حدیث و این‌ها سروکار دارد و این‌ها، می‌گویند آقایان لابد یک راهی دارند. همین که احتمال می‌دهند یک راه حسی وجود دارد و این احتمال هم احتمال نیش‌قولی نیست این می‌پذیرد. و فلذا است که گفتیم که ما که قول رجالیون را می‌پذیریم. شیخ طوسی، نجاشی می‌گوید فلانی ثقةٌ. یا می‌گوید ضعیفٌ. با این‌که فاصله بین شیخ طوسی و آن شخص پانصد سال، چهارصد سال گاهی فاصله است. چرا می‌پذیریم؟ این کجا و آن کجا؟ آن‌جا راه درستی که بیان شده که محقق خوئی هم در اول معجم رجال‌الحدیث دارند این است که خبر این‌ها محتمل‌الحس والحدس است. یعنی ما وقتی شیخ طوسی می‌گوید فلان ثقةٌ، احتمال می‌دهیم شیخ طوسی اجتهاد کرده باشد، حرف زده باشد. مثلاً روایاتش را دیده، چی، چی، این‌ها را روی هم ضمیمه کرده، اجتهاد کرده. احتمال هم می‌دهیم سینه به سینه، کابر عن کابر به قول تعبیر ایشان، این مطلب به دست ایشان رسیده که این آدم تقه بوده، آدم دروغگویی نبوده، آدم راستگویی بوده. و این احتمال در قدمای اصحاب مثل شیخ طوسی، مثل نجاشی، مثل کشی، مثل برقی، مثل صدوق وجود دارد. علتش چیه؟ علتش این است که چون روات می‌دیدند که احتیاج هست به این‌که این روات شناخته بشوند، در اثر این کتب رجالی فراوانی نوشته شده. صاحب ذریعه یک کتابی دارد مصنفی المقال فی مصنفی علم الرجال، تا زمان شیخ طوسی است ایشان جمع‌آوری کرده که صد کتاب رجالی وجود داشته. پس مرحوم شیخ طوسی مواجه بوده با این منابع عظیم. از کسانی که آن‌ها معاصرین به روات بودند. پس ما احتمال می‌دهیم این‌که می‌گوید ثقةٌ یا می‌گوید ضعیفٌ بر آن مبنا باشد نه بر اساس اجتهادش باشد. فلذا قول ایشان معتبر می‌شود. چون می‌شود محتمل‌الحس والحدس. بله، مثل شیخ بهائی، مثل مرحوم مجلسی رضوان‌الله علیهم، امثال این‌ها، هیچ فرقی بین آن‌ها و ما در ابتلاء از گذشتگان نیست. هر چی پیش آن‌ها بوده

پیش ما الان هست. آن‌ها بیش از این کتاب‌هایی که ما الان داریم پیش آن‌ها چیزی دیگه نبوده. همین کتاب کشی و همین فهرست شیخ و همین رجال شیخ و همین رجال نجاشی و همین محاسن، همین رجال برقی و همین ابن غضائری و همین‌ها است. همین‌ها که الان پهلوی ما هست پهلوی آن‌ها هم هست. اگر این‌ها یک شخصی را تضعیف کردند یا توثیق کردند که در آن کتاب‌ها وجود نداشت می‌فهمیم حتماً اجتهاد کردند. چون راهی دیگه وجود ندارد. فلذا است که محقق خوئی می‌فرماید که این شهادت این بزرگان حجت نیست. اجتهاد است. مجتهد که نمی‌تواند از مجتهد تقلید بکند. اما شهادت آن طبقات قبل که در آن‌ها احتمال حسیت وجود دارد در اثر خصوصیت زمان‌شان. آن مال آن‌ها حجت است. الان برای توضیح بیشتر مطلب؛ مثلاً همه‌ی ما می‌دانیم میرزای قمی رضوان‌الله علیه یک شخصیت عظیم علمی و تقوایی است. ما حدس می‌زنیم یا نه؟ ما در اثر از وقتی آمدیم توی حوزه‌های علمیه، اساتید ما، آن‌ها از اساتیدشان، آن‌ها از اساتیدشان، این دهان به دهان، سینه به سینه، نسل به نسل منتقل شده. وقتی چنین احتمالی را می‌دهیم. الان شما مثلاً فرض کنید یک ظرفی را در اقوام و خویشان‌تان می‌بینید که می‌گویند آقا، این جد مثلاً دهم ما، پنجم ما این را وقف کرده برای این که روز عاشورا با آن مثلاً آب بدهند به عزادارها. می‌پذیریم. خب می‌گوییم که چی؟ آقا تو کجا؟ جد دهم تو کجا؟ می‌گوییم نه، راه حسی وجود دارد. این از پدرش شنیده، پدرش از پدرش شنیده، او از پدرش شنیده تا رسیده به آن‌جا. چون چنین راهی احتمال می‌دهیم وجود دارد پس بنابراین قول می‌شود محتمل الحس والحدس؛ قبول می‌کنیم. حالا این‌جا. علامه این کلام را اسناد جزمی داده، یعنی خودش گفته. نگفته روی عن رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وسلم. اگر می‌گفت روی، روایت شده، خب به درد ما نمی‌خورد. می‌گفتیم خب آن روایت‌کننده‌ها کی هستند؟ ما که آن‌ها را نمی‌شناسیم. اما خودش این‌جا راوی است. خودش دارد اسناد می‌دهد. خودش می‌گوید پیامبر فرموده. بعد علامه چون شاگرد ابن طاووس است. علامه و ابن داوود که هر دو رجال دارند، شاگردان ابن طاووس هستند. ابن طاووس دارای یک کتابخانه عظیمی بوده که بسیاری از کتب که الان مفقود است و اثری دیگه از آن‌ها نیست از اصول قدماء و کتب قدماء در پیش ایشان وجود داشته. فلذا است ایشان یک کتابی دارد به نا سعدالسعود؛ ابن طاووس. در آن‌جا بخشی از کتاب‌هایش را نام برده و از هر کدام گلچین کرده، یک مطلبی یک چیزی را نقل کرده. که خیلی از آن

کتاب‌ها الان وجود ندارد. و بعضی از مستشرقین یک کتاب خیلی حجیمی نوشتند راجع به کتابخانه ابن طاووس که آن‌ها از این کارها زیاد می‌کنند یک‌کارهایی. یک کتاب حجیمی که این‌ها را درآورده، فهرست کرده و راجع به آن‌ها حرف زده که فلان کتاب، فلان کتاب، فلان کتاب پیش ابن طاووس بوده. و این علامه و ابن داوود چون شاگرد ایشان بودند به این کتابخانه راه داشتند. و لذا است وقتی این‌ها می‌گویند فلانی ثقة<sup>۴</sup> و ما در این کتاب‌های دیگه نمی‌بینیم احتمال می‌دهیم پس از آن منابع کثیره که وجود داشته منبع توثیق‌شان یا تضعیف‌شان این‌ها هستند. پس اخبار علامه می‌شود محتمل‌الحس والحدس. این در رجالش. در روایات هم همین جور است. در روایات وقتی که می‌گوید پیامبر فرموده است دو احتمال دارد. یک احتمال دارد که این سینه به سینه به دست ایشان رسیده این مطلب. در حوزه‌های علمیه، استاد از شاگرد، شاگرد از استاد، آن استاد از استادش و همین جور تا طبقات بالا. احتمال هم دارد حدس زده باشد. و چون در باب خبر مخصوصاً رسم بر این بوده که سند می‌آوردند، اسناد می‌آوردند، رجال واسطه را ذکر می‌کردند. فلذا است که احتمال حسیت در آن زیاد است و فراوان است. از این جهت می‌پذیریم که عرض کردم قبلاً. به این بیان ما بسیاری از روایاتی که به ظاهر مرسل هست می‌توانیم این‌ها را تصحیح کنیم. دو هزار و اندی روایت در من لایحضره الفقیه هست که صدوق همین جور اسناد جزمی داده. یا به معصوم اسناد جزمی داده، قال الصادق، قال الباقر، قال علی، این جوری. یا از راوی مباشر اسناد جزمی داده. می‌گوید قال زراره عن الصادق علیه السلام. پس این‌که زراره گفته اسناد خودش دارد می‌دهد. تمام این‌ها حجت می‌شود. یعنی این شرط این جهت را دارد. حالا معارض داشته باشد و ... آن یک حرف دیگری است. ولی از نظر سند و صدور درست می‌شود. نهج البلاغه درست می‌شود. چون نهج البلاغه سند که ذکر نکرده. اما می‌گوید من کلامه علیه السلام، من خطبته علیه السلام و امثال ذلک. بنابراین رضی که در آن عصری می‌زیسته که احتمال حسیت وجود دارد. دارد اسناد جزمی می‌دهد ایشان. هم چنین تحف العقول بنابراین که صاحب تحف العقول خودش وثاقتش ثابت باشد، بسیاری از این روایاتی که در تحف العقول نقل می‌کند اسناد جزمی داده. یک‌جاهایی هم گفته روی، ولی بسیاری از موارد اسناد جزمی داده. این‌ها می‌دانید که صاحب تحف العقول معاصر با شیخ مفید و مال آن طبقه است، مال آن زمان است. پس بنابراین یک حجم وسیعی از روایات بنابراین مبنا، این مبنا

مبنایی است که شیخ بهائی قدس سره در تعلیقه بر من لایحضره الفقیه، ایشان فرموده اسناد جزمی کفایت می‌کند. حضرت امام قدس سره در بعضی از کلمات‌شان، ایشان هم می‌فرمایند اسناد جزمی، این جور مراسلات حجت است که اسناد جزمی می‌دهند آن طبقه. و همچنین محقق خوئی قدس سره در بعض ادوار علمی‌شان، ایشان هم این مقاله را قبول داشتند قبول می‌کنند. البته بعد عدول کردند. بعضی جاها کلمات‌شان مختلف است ولی بعضی جاها طبق همین مطلب فرمودند که درست است. پس بنابراین حالا این جا این حدیث او «الناس مسلطون علی أموالهم» را به این طریق می‌توانیم تصریح کنیم. می‌فرمایند که ...

س: ...

ج: بله؟

س: دیدن در کتاب حس است یا حدس است؟

ج: دیدن در کتاب حس است. که در این کتاب وجود دارد. آن وقت اگر آن کتاب اسنادش و مؤلفش؛ آن هم حس باشد یا محتمل‌الحس باشد آن هم درست می‌شود. اما اگر نه، که این کتاب همان کتاب است را دارد با قرائن و شواهد غیر حس حس می‌زند؛ آن وقت این دیگه فایده‌ای ندارد. بله، این فایده را دارد که می‌گوید من در آن کتاب دیدم این نوشته بود. دیگه حالا خودت برو ببین آن کتاب چه جوری است ...

س: ... ایشان از آن جا دارد نقل می‌کند ...

ج: بله. آن هم درست می‌شود. چون والد شیخ بهائی؛ این‌ها این جوری بودند. در آن اعصار این جوری بوده که این‌ها قرائت و سماع داشتند. این متعارف بوده، متداول بوده در آن جا. این متأسفانه در اعصار اخیره این متروک شده. ولی در زمان مجلسیین و شیخ بهائی و این‌ها همه این رسم بوده که این کتب حدیث را پیش استاد می‌خواندند. الان مرحوم والد ما یک من لایحضره الفقیهی دارند خطی است که بخشی از آن صاحب آن کتاب پهلوی فاضل هندی صاحب کشف‌اللاثام خوانده و ایشان هم آن جا نوشتند در حاشیه. خود کشف‌اللاثام فاضل هندی نوشته که بله، تا این جا ایشان پهلوی من خوانده. این رسم بوده. چون چاپ نبوده آن موقع‌ها. برای این که مطمئن بشوند این نسخه مطابق با اصل است، این می‌خواندند آن استاد برای آن ... آن وقت این مختلف بوده. اگر مراجعه کنید به فهرست شیخ طوسی، به نجاشی این‌ها، این جوری بوده. مثلاً این استاد

حدیث که این کتاب را داشته می‌آمده می‌نشسته می‌خوانده، آن‌ها کتاب‌های خودشان را دست می‌گرفتند و چک می‌کردند که آیا عین خواندن ایشان هست یا نه؟ یا او می‌نشسته گوش می‌کرده یکی از افراد می‌خوانده، ایشان تقریر می‌کرده، یعنی قبول می‌کرده که آره، این‌ها همین‌ها است که من نوشتم.

س: ...

ج: در کتب حدیث نیامده.

س: ولی بسیاری از احادیث،؟؟ جعلی هستند. این‌ها؟؟ ثبت شده، ضبط شده ولی ...

ج: بله. البته ببینید؛ یک خرده سنگین هست این ... که چه‌طور این حدیثی بوده توی کتب حدیث نیامده؟ اما جوابش این است که بسیاری از کتب حدیثی ما از بین رفته. بله، مثلاً فرض کنید که همین مدینه‌العلم صدوق که می‌گویند. مدینه‌العلم صدوق از من لایحضره‌الفقیه حجیم‌تر بوده. اما این استنساخ و فلان و این‌ها نشده، چی نشده، خیلی فلان، توی این موریانه‌خورها و بعد این زلزله‌ها و بعد این نمی‌دانم سیل‌ها و این‌ها، خیلی از کتاب‌ها از بین رفته. یک چندتا از آن کتاب‌های قدیمی باقی مانده دیگه. و الا این‌ها از بین رفته. فلذا احتمال دارد همین حدیث شریف؛ توی این کتاب‌های حدیثی، حالا توی کافی نیست، توی مثلاً تهذیب نیست، توی من لایحضر نیست اما ممکن است در آن‌ها بوده درست؟ و حالا گاهی هم ممکن است دست کسی می‌افتد یک چیزی. مثلاً نگاه کنید این‌که این یک قدری این استبعادها از بین می‌رود صدوق مشیخه دارد دیگر در آخر، چقدر روایات ایشان از محمد بن مسلم نقل کرده یا از زراره. ایشان به افراد خیلی گمنام این‌ها سند خودش را ذکر کرده در آخر در مشیخه، به این بعضی این افراد مشهور معروف سند ذکر نکرده، از قلمش افتاده فراموشش شد. دیگر انسان است دیگر گاهی این‌جوری می‌شود.

خیلی خب «الخامسة: حدیث السلطنة» که چون «الناس مسلطون» در آن هست معروف شده به حدیث سلطنت» بله مقتضای حدیث سلطنت قدرت مالک است بر سلب ملکیت از خودش، چرا؟ «لأنه» چون این سلب ملکیت از شئون سلطنت بر مال است دیگر، اگر انسان واقعاً بر مالش سلطنت دارد نمی‌شود این حتماً به ریشش بند شده باشد و نتواند خودش را از او جدا کند، خب می‌تواند قطعش کند، یعنی دیگر نمی‌خواهم مالک این باشد بدون این‌که به دیگری برود بفروشد، بدون این‌که هبه‌ی به دیگری بکند. این از مقتضای سلطنت است «و حينئذ» وقتی که سلب کرد ملکیت را از خودش «فيمكن للغير تملكه.» دیگران می‌توانند بیایند تملک کنند. «و لا يخفى أن هذا الحدیث لم ينقل بسند معتبر بل قيل بعدم العثور» بر این حدیث در مصادر حدیثی قدیمی عامه و خاصه، نه به سند جدید نه مرسل، اصلاً زکری از آن نیست «نعم، يمكن تصحيح سند الحدیث من

جهة أنّ العلامة رحمة الله عليه جزم بنسبته للنبي الأكرم صلى الله عليه و آله، و حيث إنه كانت عنده مكتبة ابن طاووس» و چون پیش مرحوم علامه مکتبه‌ی و کتابخانه‌ی ابن طاووس وجود داشته «فیحتمل أنه توصل إلى الحديث من مصادر معتبرة» احتمال داده می‌شود که ایشان رسیده باشد به این حدیث شریف از مصادر و از رهگذر مصادر معتبر، بنابراین «فیكون نقله كالنقل الحسي» بنابراین نقل علامه می‌شود مثل نقل حسی. «و حين يكون الخبر محتمل الحسّ و الحدس، يُحمل على الحس عملاً بالأصل العقلاني.» و در هنگامی که بوده باشد محتمل الحس و الحدس، احتمال می‌دهیم حدس داده، احتمال می‌دهیم حساً دارد می‌گوید. این‌جا حمل بر حس می‌شود. «عملاً بالأصل العقلاني» که عقلاء در این صور حمل بر حس می‌کنند مثلاً شما از در یک مسجد بیرون می‌روید می‌خواهید از این طرف بروید یک کسی به شما می‌گوید آقا این راه مسدود است از این راه نرو، احتمال می‌دهید دیده، احتمال هم می‌دهید حدس زده، از بعضی امارات تو قرائن حدس زده که این جا مسدود است. خب آدم وقتی احتمال حسیت را می‌دهد و این احتمال نیشقولی البته نباشد می‌پذیرد، از او سؤال نمی‌کند شما حدس می‌زنی یا نه دیدید؟ اگر از او سؤال کنیم می‌خندند مردم، می‌گویند وقتی احتمال، یک کسی می‌گوید آقا دارد باران می‌آید، آمد می‌گوید باران می‌آید نمی‌دانیم روی حساب‌های حیوی محاسبه کرده دارد می‌گوید باران می‌آید مثل این است که در رادیو و تلویزیون و رسانه‌ها این کسانی که مربوط به چیز هستند می‌آیند می‌گویند خب آن‌ها حدس می‌زنند دیگر، می‌گویند آقا روز سه‌شنبه مثلاً باران می‌آید، این‌که حسی نیست که محاسبات خاص آن فن را می‌کنند چنین حدسی را می‌زنند. خب او اگر بگوید دارد باران می‌آید آن‌جا محتمل الحس و الحدس معمولاً آن‌ها نیست چون آن‌ها رشته‌شان این است که حدس بزنند، اما یک آدمی دارد می‌آید از در آمد بیرون گفت که دارد باران می‌آید، ما احتمال می‌دهیم روی آن محاسبات دارد می‌گوید یا دیده، هیچ عاقلی هیچ اهل عرفی سؤال نمی‌کند می‌پذیرند از او. خبر محتمل الحس و الحدس عند العقلاء در جایی که عرض می‌کنم احتمال حسیت آن احتمال متوفری باشد نیشقولی نباشد. اگر امروز یک کسی بیاید بگوید من از حضرت بقية الله ارواحنا فداء شنیدم که این مطلب را فرمود، ما از او نمی‌پذیریم، چون احتمال حسیت در این‌جا بسیار نیشقولی است، یک کسی خدمت حضرت برسد حضرت را بشناسد از حضرت مطلب بیاید برای ما نقل کند. این نمی‌پذیریم از او. اما جاهایی که این‌جور نباشد احتمال حسیت متوفر باشد سؤال می‌شود. «زد علیه» حالا علاوه بر این‌که ما این حدیث را این‌جوری ممکن است درست کنیم که گفتیم این حدیث یک مؤیداتی دارد که ولو این عبارت «الناس مسلطون على اموالهم» در آن نیست اما مضامینی در آن‌ها هست که شبیه همین مضمون است و آن تأیید می‌کند این مضمون را «و زد علیه القول بأنّ مضمون حدیث السلطنة مؤید من قبل الإمام علیه السلام في روايات أخرى كما في» اضافه کنید و زیاد می‌شود بر این مطلبی که گفتیم راجع به سند این «الناس مسلطون» این‌که این سخن که مضمون حدیث سلطنت تأیید می‌گردد از قبل امام علیه السلام در روایات دیگر. حالا دوتا روایت را از باب نمونه نقل می‌کنیم. «كما في موثقة سماعة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إِذَا أَخَذَ الرَّجُلُ الزَّكَاةَ فَهِيَ كَمَالِهِ يَصْنَعُ بِهَا مَا شَاءَ» فرموده است وقتی مردی زکات را اخذ کرد، مورد زکات بود زکات را گرفت، حالا که زکات را گرفت «فهی کماله» این زکات می‌شود مثل مال خودش «یصنع بها ما شاء» هرکاری دلش خواست راجع به این انجام می‌دهد، خب این غیر از همان «الناس مسلطون على

اموالهم» این همان مضمون است دیگر، می‌گوید هرکاری بخواهد انجام می‌دهد. خب یکی از آن کارها چی هست؟ قطع رابطه می‌کند می‌گوید نمی‌خواهم این ملک من باشد. پس این حدیث چکار می‌کند تأیید می‌کند آن «الناس مسلطون علی اموالهم» که آن هم صادر شده از شارع مقدس. حدیث دیگر «و موثقه الأخری» موثقه‌ی دیگر سماعه «قال: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ عَطِيَّةِ الْوَالِدِ لَوْلَاهُ» سؤال کردند اگر پدر کسی به فرزندش یک عطیه‌ای عطا کند و بدهد مثلاً یک ماشینی دارد به او می‌بخشد، یک خانه‌ای دارد به او می‌بخشد، والد به ولد «فَقَالَ» امام علیه السلام در پاسخ فرمودند «أَمَّا إِذَا كَانَ صَحِيحاً فَهُوَ مَالُهُ يَصْنَعُ بِهِ مَا شَاءَ» اگر این پدر در حال سلامتی‌اش این کار را کرده مریض بوده این بله، این عطیه می‌شود مال این فرزند، این فرزند هرکاری دلش بخواهد راجع به این مال می‌تواند انجام بدهد، اما اگر در مرض موتش این کار را کرده آن‌جا نه، بحث هست که دیگر کسی در مرض موتش مالش را ببخشد آن آیا نافذ است یا نافذ نیست؟ این حدیث می‌گوید نه. پس این‌جوری «إِذَا كَانَ صَحِيحاً» اگر آن رجل، آن والد صحیح است مریض نیست «فَهُوَ مَالُهُ يَصْنَعُ بِهِ مَا شَاءَ» این مال آن ولد هست و انجام می‌دهد به آن مال هرچیزی که دلش می‌خواهد «وَأَمَّا فِي مَرَضِهِ فَلَا يَصْلُحُ» اما در مرضش صلاحیت ندارد. خب این ما ضمیر را برگردانیم به ولد، ممکن است ضمیر هم برگردد به رجل یعنی خود آن والد، این والد در حال صحتش مالش است هرکار می‌خواهد می‌کند، اگر مریض است نه نمی‌تواند هرکاری دلش خواست بکند. علی‌ای‌حال چه ضمیر به آن برگردد چه ضمیر به آن برگردد این دلالت می‌کند که کسی که مالک یک مالی است یصنع به آن مال ما شاء. پس بنابراین این هم‌مضمون می‌شود با حدیث «الناس مسلطون علی اموالهم» و او را تأیید می‌کند. بعد یک حدیث دیگر دوتا حدیث دیگر در هامش ذکر کردند که خب مراجعه می‌فرمایید. «حيث جرى في الحديثين» چه‌جور این تأیید می‌کند؟ می‌فرماید «حيث جرى في الحديثين تصرف المالك بماله كيف شاء مجرى الأمر المفروغ عنه.» می‌فرمایند که در این دو حدیث شریف جاری شده تصرف مالک به مالش هر‌جوری دلش بخواهد مجرای یک امر مسلمی که مورد قبول و تسالم و یک امر مفروغ‌عنه‌ی است، حضرت می‌فرماید مالش است یصنع بها، یعنی همان‌جور که خودت وقتی مالت شد دیگر یصنع بها ماشاء دیگر. این کأن یک امر مسلم مفروغ عنه بین متشرعه و عقلاء این مفروض شده. این استدلال. «مناقشته» ...

س: ...  
ج: نه متبادر از کلمه‌ی مالک این نیست، این بخاطر این است که این حکم مالک کأن یک حکم مفروغ عنه‌ی است توی اذهان ما. اما یک مواردی دارد که شک می‌کنیم مثل همین که خب درست است مالک است اما می‌تواند بدون اسباب نقل به دیگران همین‌جوری خودش بگوید من رابطه‌ی خودم و این مملوکم را قطع کردم، به کسی نمی‌بخشم، به کسی نمی‌فروشم درست؟ به کسی منتقل نمی‌کنم ولی همین‌جوری می‌خواهم دیگر این ملک من نباشد، می‌گذارم توی کوچه یا می‌اندازم دور یا دیگر می‌خواهم ملک من نباشد. این هم از خصوصیات مالک است این دلیل می‌خواهد، ما به «الناس مسلطون» می‌خواستیم استدلال کنیم بگوییم آره از این استفاده می‌شود که شارع فرموده می‌توانید یا «یصنع بها ماشاء» بگوییم یکی از صنع‌ها چی هست؟ اعراض است و خروج است، این‌جوری بگوییم.



خب «يمكن مناقشة الاستدلال بهذا الحديث من وجهين الوجه الأول: مفاد حديث السلطنة ليس أكثر من أن المالك حرّ التصرف في ماله في الحدود المجازة و النافذة».

اشکال اول این است که ما از این حدیث شریف این را استفاده می‌کنیم که هرکه مالک یک چیز است این آزاد است در تصرف در آن مال، آزاد است، هر تصرفی را می‌تواند بکند. اما هر تصرفی که در حدودی که قانون و شارع مجاز شمرده آن تصرف را و نافذ قرار داده آن تصرف را، در این حدود نه مازاد بر این. حالا مثلاً شما بپایید بگویید که مگر مالک مگر سلطنت ندارد؟ می‌خواهد بیع غرری انجام بدهد، می‌خواهد بگوید این مال تو در مقابل آن چیز درحالی که آن ثمن معلوم نیست، یک گونی آن‌جا هست معلوم نیست توی آن چی هست. بگوید آقا من این ماشین را به تو فروختم در مقابل آن‌چه که در این گونی هست. مگر من سلطنت ندارم بر مال می‌خواهم این‌جوری نقدش کنم. می‌گوید نه آقا شارع گفته «نهی النبی عن بیع الغرر» یا بگوید من اصلاً نمی‌خواهم صیغهی انشاء را بخوانم، من همین‌جوری می‌خواهم مال او باشد، می‌گوید نه آقا این را شارع نافذ قرار نداده. پس «الناس مسلطون علی اموالهم» نمی‌خواهد بگوید همه‌ی ضوابط و قواعد و چیزهایی که هست این‌ها را خراب بکند و از بین ببرد بلکه می‌خواهد بگوید مردم مسلط هستند در اتار و در دایره‌ی آن تصرفاتی که مجاز است و نافذ است، بیش از این از این حدیث استفاده نمی‌شود. الان توی عرف ما، توی عرف مردم عقلاء می‌گویند آقا مالش است اختیارش را دارد؛ اختیارش را دارد یعنی برخلاف قواعد و ضوابط هم می‌تواند انجام بدهد؟ یا نه اختیارش را دارد که با همان قواعد و ضوابط و راهکارهای عقلانی و شرعی اعمال سلطنت بکند؟ «مفاد حدیث السلطنة ليس أكثر من أن المالك حرّ التصرف» آزاد التصرف است در مالش در حدود مجاز و نافذه، حدودی که جایز است و نافذ است «فهو غير ممنوع التصرف في المال» پس مالک ممنوع التصرف است در مالش در این حدودی که جایز است و نافذ است نه کسی نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد «و ليس بمكنة الغير منعه أو مزاحمته» در قدرت دیگری نیست که منع کند آن مالک را یا مزاحمت ایجاد کند بر آن مالک در همین محدوده‌ی مجاز و نافذ «و أما قضية هل أن إخراج المال عن الملكية بمجرد الإعراض عنه أمر نافذ أم لا؟» این «فهو خارج عن مفاد قاعدة السلطنة و غير قابل للإثبات» اما این مسأله که آیا اخراج مال از ملکیت به صرف اعراض از او این یک امر نافذی است یا امر نافذی نیست؟ این خارج از مفاد سلطنت است، چون سلطنت می‌گفت در دایره‌ی مجاز و نافذ، این اول کلام است که این دایره‌ی مجاز و نافذ هست یا نیست؟ بله «فهو خارج عن مفاد قاعدة السلطنة و غير قابل للإثبات» ....

س: ...

ج: کجا بیان کردیم؟

س: ...

ج: خب یک‌جایی بیان کرده یک‌جایی هم ما معمولاً شک می‌کنیم ولو نمی‌دانیم مثل اعراض ...

س: ...

ج: نه مقیدش که نیست، اصلاً معنای کلام این است نه اطلاق دارد آن‌ها آمدند تقییدش کردند. نه در «نهی النبی عن بیع الغرر» «احل الله البیع» را تقیید می‌کند آن درست است آن درست است اما

...

س: ...

ج: نه ببینید دوتا حرف است یکی این که ادله‌ی معاملات، ادله‌ی عقود این‌ها بواسطه‌ی یک قیودی تقیید می‌شوند یا تخصیص می‌خورند این درست است، حرف سر این روایتی است که حالا این روایت دارد می‌گوید شما مسلط هستید، شما مسلط هستی یعنی در اتار آن قواعدی که من جعل کردم، نمی‌خواهد بگوید تو مسلط هستی کار به قواعد من نداشته باش، مفهوم این کلام بیش از این نیست. پس ما باید از خارج برویم ببینیم کجاها را اجازه داده، کجاها را نافذ قرار داده، چه معاملاتی را نافذ قرار داده؟ چه معاملاتی را تجویز کرده و حرام نکرده، این‌ها را برویم به دست بیاوریم، آن وقت می‌گوییم آقا شما در این دایره دیگر اختیار داری هرکدامش را خواستی انتخاب بکن.

س: ...

ج: هیچی نگفته، این روایت چون در مقام این نیست که راهکارها را بیان بکند، می‌خواهد بگوید در بین راهکارها تو مختار هستی و سلطنت داری. پس بنابراین این متعرض این نیست که راهکار چی هست؟ فلذا با این نمی‌توانیم استدلال بکنیم. خب این هم به خدمت شما راجع به وجه اول، ان شاء الله وجه دوم جلسه‌ی بعد.  
و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.  
پایان.